**تکمیل مسمط مرحوم مسرور**

راجع به اتمام مسمط مرحوم استاد حسین مسرور(رحمه اللّه تعالی)بوسیله شرکت‏ کنندگان در افتراح و مسابقه،و نهادن گوشه‏یی از بار حکمیت از طرف جناب استاد یغمائی‏ ادام اللّه عمره)بر دوش ناتوان اندیشه و حکومت این حقیر،اینک با ملاحظهء قطعات فرستاده‏ شده و سنجش غث و سمین و جیدوردی هریک از آنها بمیزان طبع کلیل خویش بعرض میرسانم که: منظومهء آقای بدر الدین باستانی(بدر)(که تا بحال از آشنایی ایشان چه بدیدار و چه‏ بآثار بهره‏مند نشده‏ام)برسائم منظومات ترجیح و ترجیح و تفضیل داده شد باین علت که اگر سرودهء ایشان در یک دو مورد از قبیل ترکیب«چون شمع برابر کردم،و عبارت«سرشار آمد».در بند- های دوم و سوم مسمط از فصاحب کلمه و بلاغت کلام خالی است،لکن در سایر موارد رسایی و شیوایی لفظی و معنوی دست بدست هم داده و شعر را مجموعا قریب به حد کمال رسانیده است. در حالی که قطعات دیگر با اشتراک در نارسایی و نازیبایی ترکیب«چون شمع...کردم، (که مشترک بین همهء اشعار بود)از جهات دیگر هم عاری از مسامحات ادبی و عیوب ترکیبی نبود. این دقیقه را نیز بعرض برسانم که باحتمال قریب به یقین پیدا است که خود مرحوم مسرور به علت ضیق کلام و صعوبت مصدر،ترکیبی دلخواه و ملائم با سایر ترکیبات شیرین و لطیف مسمط نیافته و بناچار آنها را با نقطه‏گذاری موقوف بزمانی کرده است که طبع بصرافت خود بدریافت‏ الهام صحیح و یافتن کلمات خوش‏آهنگ موفق شود و او را از دست و پا کردن و به تکلیف افتادن در ناملائم نجات بخشد...

امیری فیروز کوهی

مجله یغما:در این مسابقه چند تن شرکت جستند:بدر الدین باستانی از کرمانشاه- جلالی دبیر ادبیات از شاهرود-صهبا یغمائی وکیل درجهء یک دادگستری از طهران-علی اکبر فتحی از رباط پشت بادام-سمک اصفهانی از اصفهان.و مجلهء یغما با اهداء مجله و کتاب‏ در حدود توانائی از آنان سپاس‏گزاری کرد.

مسمط مرحوم مسرور

هفت سین چیدم و کاشانه معطر کردم‏ آتش آوردم و اسپند بآذر کردم‏ شمع افروختم و حجره منور کردم‏ خانه هرچند نکو بود نکوتر کردم‏ گل زگلدان بدر آوردم و پرپر کردم‏ ره گذارش زگلاب آفت قمصر کردم‏ هرچه گلخانه در آن یک دو مه اندوخته بود ذره ذره بهم از سوزن گل دوخته بود

هرکجا طرز نوی دیده و آموخته بود درهم آمیخته آتشکده افروخته بود پیش رویش همه چون شمع... دیدم و چیدم و بوئیدم و...کردم‏1 ناگهان دیدم در باز شد و یار آمد دلنواز آمد و دل آمد و دلدار آمد گلفروش آمد و گل و گلزار آمد گرچه دیر آمد خوب آمد....آمد2 ......... ......... گلی آوردم و برچاک گریبان زدمش‏ سنبلی چیدم و بر زلف پریشان زدمش‏ غنچهء چند بسر بند زرافشان زدمش‏ برگ لیموئی بر سینه و پستان زدمش‏ هریکی را که بدو منظره آراسته بود پس از ان دیدم از جلوهء او کاسته بود دیدمش باز همان آفت جان است که بود مجلس آراتر و شیواتر از آن است که بود این همان رنج...4است که بود «حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود ........ ........5 گفتم ای تازه بهار من و جان پرور من‏ عید من روز نو من سر من افسر من‏ تازه شد حال من و جان من و اختر من‏ ........6 کاش می‏بودی و میدیدی جای سخنم‏ خشت مالیدن و گچ پختن و آجر زدنم

(1)

پیش رویش همه چون شمع فراز آوردم‏ دیدم و چیدم و بوئیدم و خرمن کردم(اصفهانی) پیش رویش همه چون شمع فروزان کردم‏ دیدم و چیدم و بوئیدم و افشان کردم(جلالی) چون شمع برابر...پرپر کردم.(بدر)

(2)و غمخوار آمد(اصفهانی-فتحی)-...در کار آمد.(جلالی)-سرشار آمد.(بدر)

(3)او گلی بود که کاشانهء من گلشن کرد شمع رخسارهء اوبزم مرا روشن کرد.(اصفهانی) آن میان چشم و لبش جلوه چنان می‏کردند کز نظر نرگس و گل روی نهان می‏کردند(جلالی) روی کلگونش از مهر برافروخته بود تا کجا خرمن دل سوخته‏ای سوخته بود(بدر)

(4)رنج دل و گنج نهان است،(اصفهانی)-دلشدگان است.(صهبا یغمائی) -رنجی دل امید روان است.(جلالی)-رنج دل و قوت روان است.(فتحی) -رنج دل و گنج روان است.(بدر)

(5)دیدم آرام دل و راحت جان است که بود طرهء پرشکنش مشک فشان است که بود.(اصفهانی) مجلس آراتر و زیباتر و شیواتر از ان پی آزار دل خلق مهیاتر ازان(جلالی) این همان گلرخ گل پیکر کل پیرهن است‏ این همان آتش افروخته در جان من است.(بدر)

(6)روزگاری که نبودی تو نوازشگر من.(اصفهانی)-کاخ آمال من ای کوی غمت معبر من‏ (جلالی)وه که دیر آمدی ای سرو روان بر سر من.(بدر)